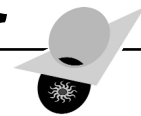


خودفروشی بر بساط نکته دانان



دکتر محمود رضا شریعت زاده

این که بگویم ما نگهبان آفسر و کله پادشهییم با یک چرخش ذهنی می‌گوید: «من نگهبان بار موروثی گذشتگانم»^۳ و سنگینی یک چمدان را که بدن قطعه‌قطعه شده‌ی زن اثریری در آن است در دل تاریخ بر روی سینه‌ی خود احساس می‌کند و در این تشابه و تضاد منطقی دختر اثریری و لکاته از هم خوابگی با لکاته و کشتن او تا دفن زن اثریری در این پروسه تبدیل عینیت به ذهنیت، مفهوم شدن و دیالکتیک را به تمثیل می‌آموزاند و به اجتماع ما پایگاه فکری - تاریخی می‌دهد. و از این جهت کتاب **بوف کور** علاوه بر بازتاب‌های سیاسی، اجتماعی و هنری ابعاد فلسفی مدرن به خود می‌گیرد.

توضیح یک نکته ضروری می‌نماید، این که کلمات کلی‌ترین و مفهوم‌ها وقتی به صورت ترکیب در کنار هم به کار برده می‌شوند، یعنی کلی‌ترین مفهوم‌ها، ترکیبی می‌شود که از روی شستی و موقتی بودن حرکاتش می‌توان به اثریری بودن آن پی برد! و تضاد درونش به جریان می‌افتد، ترکیبی می‌شود که نوشته می‌شود، اما خواننده نمی‌شود. در کتاب **غروب بت‌ها**ی نیچه با استفاده از کلمه‌ی ریشه‌ی «چیز» باروری عینی و تکاملی ذهنیت را تشریح می‌کند و این جا بر اساس منطق متحرک دیالکتیک و شدن ذهنیت را دچار شکافت هسته‌یی و بنیادی می‌کند، طوری که انگار تصور این کلمات از دست عقل درمی‌رود و در آن‌ها محاط می‌شود. با این ترکیب (کلی‌ترین مفهوم‌ها) که بسیار بسیار دقیق کنار هم قرار گرفته‌اند، بی‌نهایت و بی‌کرانگی منطقاً logical وجود می‌یابند، اما مفهوماً conceptual خیر و ما می‌توانیم یکی از سخت‌ترین جملات کتاب چنین گفت

زرتشت را بفهمیم که می‌گوید: «شما دانایان بی‌دین امید چه‌گونه زندگی را تاب کنید آورد؟ نه گمان‌ناپذیر خان - و - مان شما تواند بود نه آن چه در عقل نگنجد»^۴. یعنی نهایت اندیشه به چیزی ختم می‌شود که هم باید حتماً منطقی باشد (گمان‌ناپذیر نباشد)، و هم باید مفهوم‌پذیر نباشد (در عقل نگنجد) و سپس از روی این پایگاه فکری کوتاه‌بینی عقل خود بنیاد را اعلام می‌کند: «باری، بهترین مجازهای شاعرانه از زمان و شدن می‌باید سخن گویند: می‌باید ستاینده و رواشمزنده‌ی گذرای‌ها باشند»^۵.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- چنین گفت زرتشت، ترجمه‌ی داریوش آشوری، ص ۱۳۸.
- ۲- غروب بت‌ها، ترجمه‌ی داریوش آشوری، ص ۴۸.
- ۳- بوف کور، صادق هدایت، ص ۷۲.
- ۴- چنین گفت زرتشت، ترجمه‌ی داریوش آشوری، ص ۹۸.
- ۵- چنین گفت زرتشت، ترجمه‌ی داریوش آشوری، ص ۹۹.

□ وقتی از دیدگاه متداول تاریخی و عمودی vertical به جامعه نظر می‌افکنیم به یک مخلوط عجیب و نامتجانس می‌رسیم به یک اسم عام: انسانیت! و وقتی از دیدگاه افقی horizontal نگاه می‌کنیم به جامعه‌ی آماری نسبتاً یک‌نواخت می‌رسیم، یک اسم خاص: انسان(ها). این روش تحقیق وقتی جور درمی‌آید که ما دست به یک عکس‌برداری بزینیم که طبیعتاً صحیح نیست و زمان ثابت نیست و «همه چیز چنان سخت به هم گره خورد است که این لحظه همه‌ی چیزهای آینده را از پی می‌کشد و از این رو خود را نیز»^۱.

و وقتی از دیدگاه فلسفه‌ی تاریخ به صورت هم‌زمان نگاه می‌کنیم به یک تکامل ماریپیچ با شکستگی جهش‌زای نوابی که گذشته را نجات می‌بخشند و آینده را بر حق می‌کنند و قیافه‌های بی‌خطر ندارند می‌رسیم. به‌وسیله‌ی فلسفه‌ی تاریخ، تاریخ و فلسفه دیگر از هم جدا نیستند و دیگر نمی‌توانیم درباره‌ی نقطه‌نظر فلاسفه در مورد تاریخ صحبت کنیم، یعنی باید ببینیم یک فیلسوف اصلاً حس تاریخی دارد یا نه؟

چه‌گونه می‌شود که نیچه از عمل دوباره بر سر جای خویش نشسته‌ی خود صحبت می‌کند و می‌نالد از این که چرا فیلسوفان متدلوزی تاریخی را در فلسفه از یاد برده‌اند و «در پایگان هستی واپسین و نخستین را به‌جای یک‌دیگر می‌نشانند، یعنی آن را که آخر می‌آید - و ای کاش نمی‌آمد! - آن بالاترین مفهوم‌ها، یعنی کلی‌ترین و تهی‌ترین مفهوم‌ها آن ته بخار دیگ‌جوش واقعیت را به نام سرآغاز در سرآغاز می‌نشانند، بر آن‌اند که بالاتر نمی‌باید از دل پایین‌تر بروید و هرگز نمی‌باید از دل چیزی دیگر بروید و نتیجه‌ی اخلاقی این که هر چه در مرتبه‌ی نخست است می‌باید خود علت خویش باشد. ریشه در چیز دیگر داشتن به نظرشان اهانت است و ارزش را پایین می‌آورد. هر آن چه بالاترین ارزش را داشته باشد، در مرتبه‌ی نخست است. تمامی بالاترین مفهوم‌ها وجود، مطلق، خیر، وجود حقیقی، وجود کامل - این‌ها که شدن را بر نمی‌تابند، پس باید خود علت خویش باشند. این‌ها همه هم‌چنین با یک‌دیگر ناهمسان نمی‌توانند بود و با خود در تضاد نمی‌توانند بود»^۲.

چه‌گونه می‌شود که مارکس نیز با یک روش‌شناسی مثل نیچه با استفاده از دید تکاملی هرم هگل را که بر رأس بود بر قاعده‌اش می‌نشانند و دیالکتیک انتزاعی هگل را فراق و از خودبیگانگی شکننده‌ی دیده‌ی مطلق هگل را به صورت ماتریالیسم دیالکتیک مطرح می‌کند.

و چه‌گونه می‌شود که در فرهنگ ما نیز صادق هدایت به‌جای